

22nd Dec. 1988

I wish you a MERRY CRISTMAS
& a HAPPY NEW YEAR.

97 / 10 / 1

۱۹۸۸-۱۹۹۱ ۴۸ سال ۳۵

محبت بسیار گرامی تراله عزیز

تا به یک سال است که روزی که ملاقات کردیم و با تو گفتمی که ما ملاقات
 خوشی هستی و در دلت می‌بینم که بسیار خوشایندی را دوست داری و دل‌هایت پر از
 دقت باید و در روزها می‌بینم آنقدر که در ده خاطر می‌بینم حد ندارد آنقدر
 غیرت آن در نظر من محبت من را دوست داشته باشم و بسیارم بگیرد و به شاد بودم
 چه از همه آنهایی که خوب و بهر چه در همه حالات جوان و خوش
 سالم در چشم خوب همه حال در این زمان است که این سلامتی باشد
 بقیه را بشود تحمل کرد و به این اهل عزیزم و خوش شرمی را به شاد بودم
 آن روز در چشم آنکه گفتی داشته باشم برایت می‌گفتم و تو تا آن لحظه آن
 که آدم نشد بدیده جویم را به این آنقدر که وجود تو احتیاج دارم و تا
 اکنون نتوانسته‌ام کسی را مثل تو پیدا کنم که بدون دغدغه بتوانم با او در
 دل کنم و به این آنقدر که در چشم کردن چه حال شدم تا درم نشد
 و تو را بشود گفت تراله آنست بدون اختیار جان از سخت بلند شدم
 و بطرف تنگ در بیم که نزدیک به دیواره بر زمین بنفتم و با خودم نشد
 و آنقدر همچنان زده شدم که فهمیدم و تو هم گفتی برایت باورم شد تراله
 عزیزم صداقت بدلم نشد و در این فترت بسیار بخود شرم آدم
 داشتن همین چون ترا حالا می‌خواهم حق را در دل منوات حدی می‌بینم شادم
 با این آن سلامتی را دارم و نه راستان مسافرت از برکت بر این
 شکر شده و اگر در شرایط زیارت محبت و فرزند منو اصلاً دلم نمی‌خواهم
 مسافرت کنم خودم در این فترت شکر و مبارک است که شد و البته صید ماه اول
 عالم صفا قرب و خوبی در همه اینها چه با این سال صفا از بیم سکنید
 و نه توانم آن فعالیت را در داشته باشم و به این را صفا کن که
 و با این طرز خدا را شکر کنم و به این آن چه شکر کرده اهل عزیزم

باید تا به روزی تو تیرین بهیجا بقول خودت سیکه در دریا با برده
 و دنیا را بیدار زبانه و دایره داشته و باید با هم هم و با هم
 یکجا دارفتند و در حال است هر دو را اندام تازه آید و دختر بزرگ
 و هزار مرتبه به هم نیز عازم گامها هستند و آن باغ کج است
 ویدی در درازیم میباید اهل لایه با برودیم برای تنها تو باز
 با صبح کلمه و اگر با است انتظار نامه بیوسم بر اینچنین است و است
 چه دلم چگونه ترا داشته و آنقدر با شنیدک در صبح تو دلم و تیرین
 علت دیگری هم نیست هر دو است مساوت نکرده ام و واقعا
 از کیندافتن در صبح خسته شده ام یا در است در اصفهان زمانه
 چون و دلوتر آزاد در آسایش نه بود از نکرده و لذت دنیا را میدم
 تیرین است انگلیس هفته ای یکبار است در سینه آید و اکثر آید
 با دلم نیست کج از گفت با هر جمله در است نکرده *monotonous*
 به هر چه خوشه بودیم "زندگی کنیافت خسته کننده است"
 با در است! حال برای آن با نکرده است و است انگلیس خوانم
 مساوت کنیم کج به این بر نامه ای روزنامه است هر را بر دریم
 و لا تکلف کرده اند با تیرین حرکت است بهر آن چه بر نامه ای دارند
 همه بگویند تیرین خودت با تیرین اهل عزیز واقعا نمیتوانم من تمام
 دلتو تیرین سیکه بودیم هر امید داریم فرادیده این صبح لذت کثرت را
 از این نکرده و با فدا صفتی با لایه از آن که در را با است کثرت
 خوب میدان معانی و با لایه هستند و با بر آزاده و برای خودشان تصمیم
 بگیرند دیدار و با هم لایه با بر تحمل کنند و لایه انسان در بر سینه
 که تیرین با تیرین اطراف قوه لذت بر هر دینچه چیزی را تیرین نام
 قول ندارم آنقدر از نظر سینه استفاده شود این کاملاً غلط است
 چون در بر سینه و تیرین آن با لایه خجیل دانسته باشد تجویز میتواند

شادمانه و از زنده‌گی خود لذت بردم و جواب بر او دادم که منم که
 بیرون اینبار در دلم همچو بخوابه و در خوابم صفت کنم چون بیرون از
 در زنده‌گی جواب نامه را به من اصلاً ایستاد صفت من با توضیح گفته
 بودم خوب گذارم

در آله عزیزم در از صفت تلخ هر کله شاد از آنکه کف و صحت
 تو شاددم بدانچه حقیر دانسان در شنیدن صدای خود از داشتن
 صبح و دگر صدق چون تو من تبریک گفته هنوز سپید از
 خستایم بر تمام آمدن این تلقین غیر ترقیه نورانیها تو ای دادم
 بخیر از صفا آدم و شهر و شهره خوشی ل شده دیده بر تو بسیار سلام را بخیر
 در آله چون آدان در دادم برایت نامه بیوسه ساعت ۱۲ لاش
 است داشت برگ بدانت جای نه از تیدالمانه صریح است
 در راستک شهره هستم و بخیر دلم سیران در هر از تلقین تو رفتم
 در محله آدینه را با صانه کبک کباب شوارز کار خردن شیرین برایت
 است کردم که امید دارم تا کنون به است بسند است. اکتفا را جمع
 به تقاضای دگاری شهره هم در آن نوشته شده بودم برایت صلاست
 گذارتم. خوب آید از حفر دای تو حالت خطرناک در زوار علوم
 تو کم است داشت هر در صحن قلب آرزو کنی تا کنون حالت بهتر و گام
 خوب شده باش چون بدانم با آن چه مانعش دقت تو هر دو عزیز تو ام
 گذارتم تا راحت باش بدانم که فصلی ساخت واری برام بنویس
 بدانم در آله چون نگردانم بود آن راضی منی این حالت خطرناک است از آنجا
 همگام است داشت اگر اوضاع منی لطیف من سلام از آن ادرسان
 محله آدینه را رت برایت فراموش نشود در اصل رت بدیم برایت
 آدینه گنم در آله چون بر صبح آفتاب و اری در رت من ساخته است
 خواهی که من برام بنویس تا انجام دهم بدون قدرت با دست زود خوب
 بفرست تا با تو مقید بر فرستادم از در رویا هست را فرستادیم خدا نگهدار است

شادمانه و از زنده‌گی خود لذت بردن من جواب بر این است که من می‌گویم
 بیرون اینبار در دلم هیچ بجز خواب و درو با هم صحبت نمی‌کنم چون می‌دانم اگر
 در زنده‌گی جواب نامه را در حقن اصلاً با دست منیت من با توضیح گفته
 بودم خوب نگذردم

در آله عزیزم در این صحبت تلخ هر کله‌شمار از آنکه کف و صحبت
 خوش داشتم بدانچه حقیر دانسان در شنیدن صدای خود از داشتن
 صبح و دگر صدق چون تو من تبریک گفت منظر بسیار از
 حستانم بر تمام آمدن این تلقین غیر ترغیب خود را تا آنجا بودم
 بدانچه صدق آدمی و شهر و شهره خوشی ل شده در صبح بر تو بسیار سلام را بیا
 در آله چون آردن در دلم برایت نامه می‌نویسم با دست من لاش
 است داشت من بیدار است جای نه از تیدالمان در می‌کشد
 در این راستن شهر هستم و خوشی دلم سیران در هر روز تلقین تو را هم
 در محله آدینه را با جانم یک کعبه شوارز کار خردن در این سیر من برایت
 است کردم هر امید دارم تا کنون به دست رسیده است. اکتفا را جمع
 به تقاضای دگرایی شهر و هم در آن نوشته شده بودم برایت خلاص
 نگذاشته. خوب آنکه از هر دوای تو حالت خطرناک در تو را معلوم
 تو هم گمان داشتی هر دو صبح قلب آرزو کنی تا کنون حالت بهتر و گمان
 خوب شده باش چون بدانم با آن چه مانعش دفع تو هر دو عزیز تو ام
 گذشت تا راحت باش. بدانم که فصلی ساخت واری برام بنویس
 بدانم در آله چون نگذردم بود آن راضی منی این حالت خطرناک است از آنجا
 هم گمان است داشت اگر در ارض منی لرزط منی سلام از آن ادرسان
 محله آدینه را رشت برایت خوانم زینجا در اصلاً رشت بدیم برایت
 آدینه گنم در آله چون بر صبح آفتاب در ارض منی رشت من ساخته است
 خواهی گنم برام بنویس تا انجام دهم بدو که قدرت با دست زود خوب
 بفرست تا با تو قیام بفرمادم از در رویا هست را فرستادیم خدا نگهدار است